

فرانسیس پاور کاب



رساله‌های بانوان در تاریخ فلسفه
آلیسون استون
ابوالفضل سنجرانی

www.ketab.ir



سرشناسه	استون، آلیسون، ۱۹۷۲ - م.
عنوان و نام پدیدآور	فرانسیس پاور کاب/ آلیسون استون؛ مترجم
مشخصات نشر	ابوالفضل سنجرانی
مشخصات ظاهری	تهران: نشر جمهوری، ۱۴۰۳.
شابک	۱۲۰ ص
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۶۰۰-۴۶۸-۱۵۷-۵
موضوع	فیبا
شناسه افزوده	کاب، فرانسیس پاور، ۱۸۲۲-۱۹۰۴ م. -- فلسفه
رده بندی کنگره	سنجرانی، ابوالفضل، مترجم
رده بندی دیویی	HQ۱۵۹۵
شماره کتابشناسی ملی	۳۰۵/۴۲۰۹۴۱
	۹۳۶۴۴۹۹

Frances Power Cobbe

• فرانسیس پاور کاب

آلیسون استون

نشر: جمهوری، چاپ اول ۱۴۰۳

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۵-۱۵۷-۴۶۸-۶۰۰-۹۷۸

دبیر مجموعه: آوازه زاغ

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: ترنج

طراحی جلد: مریم یکتائی بروچی

ویراستار: مجید خالصى

صفحه آرایی: تحریریه نشر جمهوری

حق چاپ برای ناشر محفوظ می باشد.

نشر
جمهوری



دفتر و فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب، فخررازی، شهدای ژاندارمری غربی، شماره ۸۸

تماس: ۰۹۱۹۱۹۹۳۷۹۶-۰۲۱۶۶۴۸۵۱۱۴

فروشگاه ۱: خیابان جمهوری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰

تماس: ۰۲۱۳۳۹۳۰۳۹۰

📞 jomhooripub.com

📷 jomhooripublication

✉ nashre.jomhoori@gmail.com

فهرست

۹	مقدمه ناشر
۱۴	۱. زندگی، نوشته‌ها و زمینه کاری کاب
۲۴	۲. نظریه اخلاقی
۴۳	۴. ادعای حقوق حیوانات
۵۰	۵. فلسفه ذهن
۵۸	۶. نقد اخلاق تکاملی
۶۷	۷. ناهمدردی و همدردی
۷۵	۸. علیه ملحدان
۸۴	۹. وظایف زنان
۹۰	۱۰. علیه تشریح زنده و حیوان خواهی
۹۸	۱۱. چگونه کاب فراموش شد
۱۰۶	جمع‌بندی
۱۰۸	منابع
۱۱۸	سپاسگزاری‌ها
۱۱۹	نمایه

مقدمه ناشر

«کاویدن»! این چیزی است که انسان را از سایر موجودات جهان متمایز می‌کند. ما به شکلی خستگی‌ناپذیر از لحظه تولد با کنجکاوی هرچه تمام‌تر در کار کاویدن هستی هستیم. نه همچون بره‌ای که در پی علف تازه است و نه مانند شاهینی که بال به پهنه آسمان می‌ساید و زمین را می‌کاود به دنبال شکاو! ما از سر نیازهای زیستی، برای بقا نمی‌کاویم. کاوشگری تلاشی است برای پاسخ به میل سیری‌ناپذیر ما برای دانستن. انسان خستگی‌ناپذیر و نایب‌نا از نخستین روز پیدایش در کار شناختن تمام ارکان هستی است. او درباره چیستی هرآنچه به چشم می‌بیند یا حتی آنچه تنها نشانه یا امکانی برای موجود بودن دارد «پرسش» آغاز می‌کند و دست به کار جست‌وجو می‌شود. وسعت جهان چقدر است؟ چند گونه از پرندگان در قطب زندگی می‌کنند؟ آیا کشتن یک انسان خطاست؟ اگر هیچ‌کس هرگز نمی‌مرد چه اتفاقی می‌افتاد؟ هستی چگونه بوجود آمده است؟ چه چیزهایی زیبا هستند؟ اگر خدا وجود نداشته باشد زندگی ما بی‌معنا می‌شود؟ آیا می‌توانیم جهان و پدیده‌های آن را بشناسیم؟

این پرسش‌ها در دو گستره دانش مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ علم (Science) که با تکیه بر مشاهده و آزمایش پاسخ‌هایی برای پرسش‌های حاصل از واکاوی جهان عینی به دست می‌دهد و فلسفه (Philosophy) که با تأمل و اندیشه درباره آنچه علم در پاسخگویی

بدان ناتوان است چراغ راه بشر می شود

اما فلسفه چیست؟ (Philosophy) دوست داری دانش یا «خرد دوستی» واژه‌ای یونانی متشکل از دو خردواژه (Philos) دوست داری و (Sophia) دانش است. تصور می شود این واژه نخستین بار توسط فیثاغورت (۵۷۰ پیش از میلاد) به کار گرفته شده است اما این افلاطون بود که فلسفه را در معنای امروز آن به کار برد. اگر دانشمند را فردی بدانیم که در تلاش برای شناخت عناصر ریز و درشت جهان فیزیکی است، فیلسوف سودای دستیابی به حقایق جهان شمول را در سر دارد. حقایقی که هر انسان اندیشمندی در هر مکان و زمانی آن را بپذیرد. از این روست که به گفته اریک متیوز، «فیلسوف وطنی ندارد». او در تلاشی پایان ناپذیر از دانشی که دانشمندان بدان دست یافته اند و اندیشه‌ای که پرورده فیلسوفان پیش از خود بوده است برای ارتقای اندیشه خویش درباره موضوعات اساسی مورد پرسش بهره می گیرد. پرسش‌های تازه طرح می کند، اندیشه‌های موجود و ممکن را به سنجش می گذارد و آنگاه که به پاسخ رسید، پرسش‌های دیگری می آفریند. به همین دلیل است که تا انسان وجود دارد فلسفیدن متوقف نخواهد شد.

این امر اما به آن معنا نیست که فلسفه تنها به گروه خاصی از مردم و البته، به گوشه کتابخانه‌ها یا تالارهای دانشگاه تعلق دارد. تمام تلاش فلسفه این است که با یافتن پاسخ‌های معقول‌تر برای پرسش‌های اساسی فراروی بشر، زندگی سعادت‌مندتر و آرام‌تری را برای همگان امکان‌پذیر کند. فلسفه می خواهد بداند انسان چگونه سعادت‌مند می شود و چگونه می توان در دستیابی به سعادت یاری‌گر او بود. بنابراین، فلسفه در بستر جامعه شناور و بر تمامی کنش‌ها و انفعالات ما تأثیرگذار است. افراد عادی، بی آنکه آگاه باشند مانند فیلسوفان از خود می پرسند آزادی چیست؟ آیا تحقق برابری موجب خوشبختی خواهد بود؟ آیا موجوداتی مانند جن وجود دارند؟

بنابراین، مردم عادی نیز اگرچه نه به موشکافی و دقت نظر یک فیلسوف اما همواره دست اندرکار «فلسفیدن» هستند. با این تفاسیر مطالعه آثار فیلسوفان می تواند به بسیاری از پرسش هایی که با آن دست و پنجه نرم می کنیم پاسخ دهد و یا دریچه تازه ای به روی اندیشه مان بگشاید.

با وجود ترجمه بسیاری از کتاب های برجسته فلسفه، مشاهده زبان تخصصی و دشواری در درک مباحث طرح شده افراد را از مطالعه دلسرد و منحصر می کند. در راستای رفع همین اشکال اراده قابل توجهی برای تهیه آثار قابل فهم تر و ساده سازی متون فلسفی به منظور استفاده افراد نا آشنا با فلسفه در میان ناشران شکل گرفته است.

انتشارات جمهوری نیز با در نظر گرفتن اهمیت و جایگاه فلسفه در جامعه یادگیرنده عصر حاضر در میان تازه ترین آثار خود مجموعه ای را به فلسفه اختصاص داده است. این مجموعه دربرگیرنده مضامینی همچون زنان در تاریخ فلسفه، نخستین و تأثیرگذارترین فیلسوفان زن، چگونگی فلسفی خواندن و فلسفی نوشتن، آغاز فلسفه آموزی برای مبتدیان و فلسفه کاربردی است.

امید است این مجموعه راهنمایی برای علاقه مندان به فلسفه و تمرینی برای مطالعه و فهم متون پیچیده فلسفی باشد. و مهم تر از همه باشد که خواندن این متون جرقه ای روشن گر اندسیدن شود که به گفته برتراند راسل «اندیشه، انقلاب می کند، از تخت به زیر می کشد و نابود می سازد».

انتشارات جمهوری

مقدمه

این کتاب فلسفی، فرانسیس پاور کاب (۱۹۰۴-۱۸۲۲) را معرفی می‌کند؛ نظریه‌پرداز اخلاقی بسیار معروف و مورد احترامی که مدافع رفاه حیوانات و حقوق زنان، منتقد داروینیسم و شخصیتی ملحد در دوران ویکتوریا بود. پس از قراردادن زندگی و دستاوردهای کاب در چارچوب فرهنگ بریتانیایی قرن نوزدهم، این کتاب نظریه اخلاقی مبتنی بر وظیفه او را در دهه ۱۸۵۰ بررسی می‌کند. کاب دین و اخلاق را به‌عنوان پیوندی جدایی‌ناپذیر در نظر می‌گرفت، بدین دلیل که پیش‌فرض وظیفه، قانون اخلاقی است و پیش‌فرض قانون اخلاقی، قانون‌گذار الهی است. در طول دهه ۱۸۶۰، کاب گزارشی فلسفی از وظایف انسان در قبال حیوانات، شکلی از فمینیسم متفاوت و دیدگاهی دوگانه اما غیردکارتی از ذهن را ارائه کرد که به تفکر ناخودآگاه، جایگاهی مرکزی داد. از دهه ۱۸۷۰ به بعد، تا حدی در پاسخ انتقادی به اخلاق تکاملی داروین، دیدگاه کاب تغییر کرد. او اکنون بر نقش اخلاقی احساسات، به‌ویژه همدردی تأکید می‌کند. او استدلال می‌کرد که برخی ادیان، همدردی را پرورش می‌دهد و تمایل طبیعی ما را برای احساس «ناهمدردی»، یعنی لذت بردن از درد دیگران و احساس درد از لذت دیگران کاهش می‌دهد. هم‌اکنون کاب از انکار وجود خدا، تجاهل‌گرایی و سکولاریسم به دلیل تضعیف اخلاق و کل

زندگی معنادار انتقاد می‌کند و بر وظایف زنان برای توسعه و اعمال فضایل شخصیتی در سراسر دایره‌های تودرتوی زندگی اجتماعی تأکید می‌کند. در مورد رفاه حیوانات، او اکنون استدلال می‌کند که ما باید بیش از هر چیز با حیوانات به گونه‌ای رفتار کنیم که ابراز همدردی و شفقت نسبت به آن‌ها داشته باشیم.

این موارد نشان می‌دهد که چگونه این استدلال‌های فلسفی کاب با مبارزات عملی او برای حقوق زنان و علیه بخش تشریح زنده حیوانات آزمایشگاهی آمیخته شده است. برخی از پاسخ‌های بسیاری از طرفین و معاصرانش، از جمله آنی بسانت، ریچارد هولت هاتن، چارلز داروین، هنری سیجویک، آرابلا باکلی، ورنون لی، خانم هامفری وارد و آنا کینگزفورد، به کاب در این کتاب ارائه می‌شود. این موارد همچنین توضیحاتی ارائه می‌دهد که چرا کاب از تاریخ فلسفه کنار گذاشته شده است و همچنین اهمیت ماندگار کارهای او را نشان می‌دهد.

۱. زندگی، نوشته‌ها و زمینه کاری کاب

۱.۱. زندگی و حرفه کاب

فرانسیس پاور کاب در سال ۱۸۲۲ متولد شد؛ او پنجمین فرزند و تنها دختر چارلز کاب و فرانسیس کانوی بود؛ خانواده کاب، خانواده زمین‌داری بودند که در نیوبریج نزدیک دوبلین زندگی می‌کردند. آن‌ها از طبقه نخبگان حاکم در ایرلند، و در دوره‌ای بودند که این کشور به بریتانیا ملحق شد. اما اگرچه کاب بخشی از نخبگان حاکم بود، اما مجبور بود برادران بزرگ‌ترش را تماشا کند که به مدرسه شبانه‌روزی و دانشگاه می‌روند و حرفه دلخواهشان را انتخاب می‌کنند. در حالی که او باید در خانه باقی می‌ماند و توسط پرورشکاران زن آموزش می‌دید تا او را به قول خودش «زینت جامعه» بسازند (کاب، ۱۸۹۴: جلد ۱: ۵۶). او تحصیلاتش، به‌ویژه سال‌های پایانی آن را در مدرسه‌ای در برایتون گذراند.

از آنجایی که برنامه درسی شامل انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، موسیقی، رقص و مطالعه کتاب مقدس می‌شد، آن قدر که درباره کاب گفته می‌شد، بی‌احساس نبود. به‌یقین این آموزش‌ها او را تبدیل به خواننده و نویسنده‌ای مشتاق کرد. پس از بازگشت به خانه خانوادگی در ایرلند، کاب برنامه ادامه تحصیلات را خودش برنامه‌ریزی کرد. او دارایی‌های خواندنی گسترده خانواده‌اش در زمینه دین و الهیات را با اشتراک گرفتن در چندین کتابخانه، و با تاریخ، ادبیات کلاسیک و مدرن، فلسفه باستان، معماری، نجوم - با درس‌هایی از یک کشیش محلی - یونانی و هندسه تکمیل کرد. او همچنین به‌اندازه‌ای که در آن زمان مطالبی درباره مذهب و فلسفه غیر غربی ترجمه شده بود، مطالعه کرد.

چارلز کاب، مسیحی معتقد به انجیل بود که بر گناه و مجازات ابدی تأکید می‌کردند و خو مذهبی سختی را حفظ می‌کردند. کاب از این موضوع ناراحت بود و شک و تردیدهای مذهبی‌اش در سال‌های نوجوانی او تشدید شد. در بیست‌سالگی، او از بحران ایمان رنج می‌برد، اما حاضر نشد از خدا چشم‌پوشی کند یا او را ناشناخته کنار بگذارد. او خدا باوری برهانی، الهیات طبیعی، نقد کتاب مقدس آلمانی، وحدت‌گرایی، الهیات خوش‌بینانه تئودور پارکر، مدافع تعالی‌گرایی آمریکایی، را مورد بررسی قرار داد. کار پارکر برای او تعیین‌کننده بود. در ادامه با او مکاتبه کرد و آثار جمع‌آوری شده‌اش را ویرایش کرد. دیدگاه‌های پارکر الهام‌بخش «سیستم خدا باوری» کاب بود (کاب، ۱۸۶۴: ۱۵۷) که برخلاف چارلز، بر عشق و بخشش، نجات جهانی و سازگاری عقل و وجدان تأکید داشت.

این دوره از مطالعه مذهبی فشرده و تأمل کاب مصادف با قحطی سیب‌زمینی ایرلندی بود که در سال ۱۸۴۵ آغاز شد و برای او تجربه سازنده‌ای بود (نگاه کنید به اوکانر ۲۰۱۷). قحطی عزم او را برای یافتن معنا و چارچوب مذهبی برای درک رنج و همچنین این احساس که باید برای دیگران مفید باشد، تقویت کرد. ضربه بزرگ دیگری که متحمل شد

این بود که مادر محبوبش در سال ۱۸۴۷ درگذشت، اما دوباره، کاب با عزمی راسخ برای ابداع سیستم فلسفی و مذهبی تلاش کرد که جا را برای جاودانگی شخصی و در نتیجه، امکان و امید به دیدار مجدد با عزیزان پس از مرگ ما ایجاد کند. دیدگاه‌های روبه‌رشد او پدرش را خشمگین کرد. او را از خانه خانوادگی اخراج کرد، اگرچه او از دوره بعدی از زندگی در مزرعه برادرش در دونگال استفاده مفیدی کرد و مقاله‌ای طولانی درباره دین واقعی در سال ۱۸۴۹ نوشت. کمی بعد، پدرش او را فراخواند تا خانه‌شان در نیوبریج را مدیریت کند. کاب هنوز در میان بسیاری از وظایف خانگی خود، از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۷ برای بازنویسی مقاله‌ای در مورد دین واقعی، به عنوان اولین مقاله که "مقاله در مورد اخلاق شهودی" بود، فرصت پیدا کرد.

درست بعد از اینکه جلد دوم اخلاق شهودی منتشر شد، چارلز کاب درگذشت. کاب از آزادی تازه‌یافته خود برای سفر بدون همراه در اروپا و کشورهای نزدیک شرقی استفاده کرد. اما او همچنان فکر می‌کرد که باید مفید باشد و در بریستول موقعیتی را برای کمک به مری کارپنتر که پیشوای جنبش اصلاحات آموزشی و مدیر مدرسه‌ای کلنگی و قدیمی برای دختران فقیر و تهیدست بود، به دست آورد. با این حال، سبک زندگی بی‌تجمل کارپنتر، برای کاب مناسب نبود. کارپنتر مانند کاب عابد بود، اما هرگز کسی نبود که به لذت‌های زندگی بپردازد. او کارپنتر را ترک کرد و بر نویسندگی تمرکز کرد. در ابتدا، او از تجربیات خود با کارپنتر برای رسیدگی به اصلاحات رفاهی استفاده کرد و به‌طور موثر از شکل اولیه دولت رفاه حمایت کرد. سپس کاب در اوایل دهه ۱۸۶۰ با مجموعه‌ای از مقالات قوی مجله، در مورد حقوق زنان و حیوانات و کتاب چراغ‌های شکسته در الهیات و فلسفه دین ادامه داد. این نوشته‌های تحسین‌شده، او را به سرعت به مرکز زندگی فکری در بریتانیا سوق داد. در اواسط دهه ۱۸۶۰، او می‌توانست از طریق نویسندگی از نظر مالی خود را تأمین کند

و با مجسمه‌ساز، مری لوید، در لندن اقامت گزید و تا ۳۰ سال آینده با او زندگی کرد. کاب و لوید به‌طور ضمنی به‌عنوان یک زوج به رسمیت شناخته شدند، آن‌ها با هم به مهمانی‌های شام و رویدادهای اجتماعی دعوت شدند و میزبان بسیاری از مهمانی‌های خودشان بودند. همه به‌دنبال شرکت کاب در مهمانی‌هایشان بودند و او با انسان‌های روشنفکر پیشرو بی‌شماری آشنا شد. افرادی مانند جوزفین باتلر، داروین، توماس هنری هاکسلی، جان استوارت میل، مری سامرویل و هربرت اسپنسر که فقط به چند مورد از آن‌ها اشاره کردیم.

کاب به‌سوی تجمع اعتراضات برای حقوق زنان کشیده شد. به‌عنوان مثال، او یکی از زنانی بود که برای طوماری برای حق رأی زنان که میل به مجلس ارائه کرد، امضا جمع‌آوری کرد؛ زنان تا سال ۱۸۶۶ حق رأی نداشتند. اما گرفتن حق رأی به‌هیچ‌وجه نگرانی‌های کاب یا سایر فمینیست‌های موج اول را از بین نمی‌برد. کاب برای تحصیل و حقوق زنان در کسب مشاغل حرفه‌ای و حقوق مالکیت زنان متاهل و منع خشونت خانگی مبارزه کرد؛ در شرایطی که زنان هیچ‌یک از این حقوق را نداشتند. تصویر «موج اول» را مدیون کاب هستیم. او نوشت:

موجی عظیم، حقوق زنان را در سراسر جهان افزایش می‌دهد و اگر «نوع زن را از چین تا پرو بررسی کنیم»، به‌طور تقریبی در همه کشورهای جهان... تقاضای جدیدی برای آموزش، برای آزادی خانگی و برای حقوق مدنی و سیاسی، توسط زنان به نمایندگی از جنس خود خواهیم یافت (کاب، ۱۸۸۱: ۱). اما موضوع سیاسی دیگری وجود داشت که حتی از قبل برای کاب مهم‌تر بود، موضوع استفاده از حیوانات زنده برای آزمایش‌های پزشکی بود. او ابتدا کمپین بریتانیایی را رهبری کرد تا برای این موضوع برنامه‌ریزی کند و سپس، قوانین نظارتی تصویب‌شده در سال ۱۸۷۶ را به‌طور غیرقابل قبولی ضعیف تشخیص داد و برای لغو کامل این آزمایشات فعالیت کرد. او دو

سازمان ضد تشریح زنده را تأسیس کرد؛ ابتدا انجمن خیابان ویکتوریا در سال ۱۸۷۵ و سپس، زمانی که فکر کرد با وضعیت موجود، اوضاع بیش از حد مصالحه‌کننده شده، اتحادیه بریتانیا برای الغای علیه تشریح زنده در سال ۱۸۹۸ را افتتاح کرد. هر دو هنوز به عنوان «انجمن ملی ضد تشریح زنده» و «انجمن بین‌المللی عاری از ظلم و خشونت» وجود دارند. در طی تاریخ، این کاب بود که بیش از هر شخصیتی وضعیت اخلاقی و مشروعیت آزمایش حیوانات را در دستورکار اجتماعی و سیاسی قرار داد. در سراسر این چرخه فعالیت، کاب به طرز چشمگیری پُرکار باقی ماند. او ده‌ها مقاله در اکثر مجلات برجسته و مشهور آن زمان و همچنین چندین جلد کتاب منتشر کرد. به خصوص با توجه به بافت بسیار مردسالارانه، آنچه او به دست آورد، شگفت‌انگیز بود. او تا دهه ۱۸۹۰ به نوشتن ادامه داد. در آن زمان او و لوید به ولز نقل مکان کردند. لوید هرگز از زندگی در کلان‌شهر خوشحال نبود. پس از مرگ لوید در سال ۱۸۹۶، کاب برای آخرین سال‌های خود در ولز ماند. او در سال ۱۹۰۴ درگذشت؛ در حالی که تا پایان عمر خود همچنان به تلاش برای هدایت مبارزه گسترده و به‌طور فزاینده‌ای جناحی، علیه تشریح زنده (تشریح زنده حیوانات) ادامه می‌دهد.

در طول زندگی کاب، نوشته‌های او همواره خواهان داشت و بسیاری از مقالات مجله‌ای او در کتاب‌ها جمع‌آوری شدند: رسالاتی در تعقیب زنان (کاب ۱۸۶۳)، مطالعات جدید و قدیم در مورد موضوعات اخلاقی و اجتماعی (کاب ۱۸۶۵)، داروینسم در اخلاق و مقالات دیگر (کاب ۱۸۷۲a)، امیدهای نسل بشر، این دنیا و آخرت (کاب ۱۸۷۴b)، اوج در داروین، با برخی از پرسش‌های دیگر در مورد نگرانی‌های روح و بدن (کاب ۱۸۸۲b)، روح علمی در عصر ما (کاب ۱۸۸۸c)، و شکنجه مدرن: مقالاتی علیه تشریح زنده (کاب ۱۸۸۹). او زندگینامه‌ای منتشر کرد (کاب ۱۸۹۴)، کتاب دوم در الهیات به نام چراغ‌های سپیده‌دم (کاب ۱۸۶۸a)،

مجموعه سخنرانی وظایف زنان (کاب ۱۸۸۱a)، سفرنامه‌نویسی و حجم زیادی از گزارش‌های خبری را نیز منتشر کرد. همان‌طور که اطلاعات بالا نشان می‌دهد، تمام نوشته‌های او فلسفی نبودند: به‌عنوان مثال، از سال ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ او سرمقاله اصلی را برای روزنامه پُرتیراژ اکو می‌نوشت. عشق فلسفه هنوز در رگ‌هایش جاری بود، مثل زمانی که فکر می‌کرد آیا یک دوقلو به‌هم‌چسبیده هرگز خود را به‌عنوان یک «من» تجربه می‌کند یا آن‌طور که آلمانی‌ها می‌گویند، دوقلوهای دیگر می‌توانند برای [آن‌ها] بخشی از «Nicht-Ich»، «نه من» باشند (کاب، ۱۸۷۶: ۲۴۵). حتی زمانی که کاب به موضوعات موضوعی و جاری می‌پرداخت، پس از آن تمایل داشت که زیربنای فلسفی ایجاد کند.

دیدگاه فلسفی او در طول زمان تکامل یافت؛ من در ادامه این کتاب آن‌ها را بررسی خواهم کرد. تغییر عمده‌ای در دهه ۱۸۷۰ رخ داد. در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰، کاب به دنبال آشتی دادن عقل و ایمان، علم و وجدان بود. او قصد داشت «عقل و احساسات دینی را هماهنگ کند» (کاب، ۱۸۶۴: ۱۵۷). در طول دهه ۱۸۷۰ او دیگر باور نداشت که هماهنگی ممکن است. این تغییر ذهن با مشارکت سیاسی او در دو جبهه -یکی موفق، برای قانون حمایت از زنان در برابر خشونت خانگی. دیگری کمتر موفق، برای محدودیت و سپس لغو آن- مرتبط بود.

تحقیقات کاب در مورد «تشریح زنده»، «شکنجه همسر» و «شکنجه حیوانات»، او را با ظلم‌های هولناک و وحشتناکی روبه‌رو کرد و او را نسبت به انسان‌ها بدبین‌تر کرد، زیرا متقاعد شد که میراث تکاملی ما، احساسات وحشیانه و بی‌رحمانه‌ای را برایمان به همراه داشته است. او بر ضرورت وجود نیروهای مشترک دین و قانون برای آموزش و تلطیف عواطف و القای محبت، همدردی و شفقت نسبت به ضعیفان و نیازمندان در ما تأکید کرد؛ روحی از عشق فداکارانه که او آن را با ایده مسیحی محبت خدا مرتبط کرد.

کاب اکنون بی‌خدایی را تضعیف مهلکِ قدرت آموزشی دین می‌دانست و علم را، به‌ویژه نظریه تکاملی، دفاع از «بقای شایسته‌ترین‌ها» (به عبارت هربرت اسپنسر) و حقوق قوی‌ترها بر ضعیفان می‌دید. برای کاب، تکامل‌گرایی مصداق نظریه و تشریح زنده مصداق عمل بود. او به «اخلاق تکامل» انتقاداتی داشت، بدین ترتیب که:

طبیعت بسیار بی‌رحم است، اما نمی‌توانیم کاری بهتر از پیروی از طبیعت انجام دهیم. همچنین قانون «بقای شایسته‌ترین‌ها» که در مورد عامل انسانی اعمال می‌شود، بر حق مطلق قوی‌ها (یعنی کسانی که می‌توانند خود را «مطابق‌تر» نشان دهند) در قربانی کردن ضعیف‌ها و نالایق‌ها دلالت دارد (کاب، ۱۸۸۹: ۶۶).

او می‌گفت در زمانی که اصلاح نژادی در حال افزایش است، باید این جملات را به خاطر داشته باشیم. همچنین قاطعانه بر این باور بود که ما وظیفه داریم از افراد ضعیف، ناتوان و نیازمند مراقبت کنیم، حتی اگر این برخلاف طبیعت و قوانین انتخاب طبیعی باشد. ما می‌توانیم بهتر از پیروی از طبیعت، انجام دهیم. یا مثلاً در عوض می‌توانیم از قانون اخلاقی پیروی کنیم. در این نکته کلیدی، او هرگز نزل‌نکرد.

۱.۲. فرهنگ چاپ در بریتانیای قرن نوزدهم

برای درک شخصیت نوشته‌های فلسفی کاب، باید آن را در فرهنگ چاپی بریتانیای قرن نوزدهم مورد بررسی قرار دهیم که مقیاس آن بسیار گسترده بود. حجم زیاد و تنوع مواد چاپی بی‌سابقه بود (تاوونتون ۲۰۱۴). تا سال ۱۹۰۰، هر سال حدود ۷ هزار عنوان کتاب جدید منتشر می‌شد. اما حتی مهم‌تر از کتاب، نشریات دوره‌ای بودند که به دلیل ارزان‌تر بودن، مخاطبان بیشتری را جذب کردند. در طول قرن نوزدهم حداقل ۱۲۵ هزار مجله، ژورنال و روزنامه چاپ و متوقف شدند. در این میان، مجلات پُرتیراژ در

شکل‌دهی آگاهانه افکار عمومی نقش محوری داشتند. در اوایل قرن، این نشریات توسط مجلات سه‌گانه بررسی لیبرال ادینبرگ، بررسی فصلی محافظه‌کار و بررسی وست مینستر رادیکال مدیریت می‌شدند. در اواسط قرن، مدیریت با مجلات فریزرس، مک‌میلانس و مجلات کورن‌هیل جابه‌جا شد و بعدها مدیریت آن‌ها به مجلات قرن نوزدهم و بررسی معاصر واگذار شد. کاب علاوه بر تأسیس دو مجله برای انتشار ایده‌های ضد تشریح‌زنده، جانورشناسی (۱۸۹۶-۱۸۸۱) و منسوخ‌کننده (۱۹۴۹-۱۸۹۹)، به‌طور منظم در فریزرس، مک‌میلانس امروزی و بسیاری از مجلات دیگر هم مقاله چاپ می‌کرد.

فرهنگ ادواری قرن نوزدهم در بریتانیا بسیار متفاوت از مجلات تخصصی دانشگاهی مدرن بود. بنابراین کاب هم در همه زمینه‌ها اطلاعات داشت و می‌توانست در تمام موارد بنویسد. در آن زمان، نویسندگان در هر رشته‌ای که بودند، همگی در موضوعات متفاوت با هم همکاری کردند (به‌عنوان مثال در مورد ذهن و روابط آن با مغز) و با یکدیگر به زبان مشترکی بحث می‌کردند. این نویسندگان مسائل را به روشی غیرفنی، گسترده و نظری مورد بررسی قرار می‌دادند و دغدغه‌های مذهبی را جزء جدانشدنی هر موضوعی می‌دانستند، زیرا فرهنگ ویکتوریایی بسیار متدین بود. خصلت بسیار گسترده و کلی این بحث‌ها به این معنا بود که پرسش‌های فلسفی درباره اصول و مفروضات اساسی هرگز دور از دسترس نبودند. دوم، مجلات بر اساس مدل «مناظره به‌صورت سریالی کار می‌کردند» (همیلتون، ۲۰۱۲: ۳۷؛ تأکید من). به‌عنوان مثال، در پاسخ به «چرا زنان زائد هستند؟» نوشته ویلیام رتبون گرگ، کاب مقاله‌ای با عنوان کنایه‌آمیز «با خدمتکاران پیر خود چه کنیم؟» و «اخلاق آگنوستیک» را در پاسخ به «مسئولیت‌های بی‌باوری» ورنون لی نوشت، که لی به‌نوبه خود با مقاله «تسلیم‌های باور» پاسخ داد. سوم، این مناظرات در مجله‌ها به‌طور یکپارچه در حاشیه قرار گرفتند و به‌سمت بحث‌های عمومی گسترده‌تر

رفتند. دلیلش این بود که ژورنال‌ها به مجلات و مجلات به روزنامه‌ها تبدیل می‌شدند، در حالی که مجلات در وهله اول به دلیل غیرتخصصی بودن به‌طور گسترده خوانده می‌شدند.

این ویژگی‌های فرهنگ دوره‌ای به این معنا بود که کاب می‌توانست از رسانه مورد علاقه خود و از طریق مقاله‌هایش در مجله، برای ارائه فلسفه در محیطی عمومی استفاده کند. بنابراین، فلسفه او کلی‌گرا و عمومی بود. او متخصص حرفه‌ای نبود اما - به‌عنوان مثال مانند میل که از فیلسوفان معاصرش بود - فلسفه تولید می‌کرد به‌گونه‌ای که پیوسته با مسائل دین، فرهنگ، سیاست و جامعه همپوشانی داشت. از این گذشته، فلسفه به‌عنوان حرفه‌ای تخصصی هنوز شکل نگرفته بود. رشته‌های آکادمیک که امروزه آن‌ها را می‌شناسیم، با ارگان‌ها و مؤسسات تخصصی‌شان، از دهه ۱۸۷۰ به بعد در بریتانیا تأسیس شدند. این بدان معنی است که اگرچه زنان نمی‌توانستند پست‌های آکادمیک داشته باشند یا حتی در بسیاری از قرن‌ها به دانشگاه بروند، اما این امر به‌طور خودکار زنان را از بحث فلسفی دور نکرد، زیرا بحث‌های فلسفی به‌هرحال در محیطی عمومی پیش می‌رفت.

اما ممکن است پرسیم با توجه به فرضیات مردسالارانه در مورد ناتوانایی زنان در تفکر انتقادی، چگونه زنان می‌توانند در بحث‌های نشریات شرکت کنند؟ در اینجا یکی دیگر از ویژگی‌های کلیدی فرهنگ ادواری تحت‌عنوان ناشناس بودن مطرح شد. در اوایل قرن، کنوانسیون این بود که همه مقالات مجلات ناشناس باشند. اصل امضای مقالات تنها در طول یک قرن به تدریج و با مقاومت قابل توجهی مطرح شد. ویراستاران جلد اول شاخص ولزلی برای نشریات دوره‌ای ویکتوریا تخمین می‌زنند که تا سال ۱۸۷۰ حدود ۹۷ درصد مقالات ناشناس بودند (نگاه کنید به شاخص ولزلی ۲۰۲۱-۲۰۰۶). ناشناس بودن زنان را قادر می‌ساخت بدون اینکه مورد انتقاد قرار بگیرند، مطالبی منتشر کنند. وقتی امضاها

رواج پیدا کرد، زنان به بهترین شکل ممکن از خود محافظت کردند. هرچند آن‌ها به‌رحال ناشناس می‌ماندند، اما یا از حروف اول استفاده می‌کردند (به‌عنوان مثال، «A. B.» برای آرابلا باکلی)، یا نام‌های مستعار (مانند «جورج الیوت»، «ورنون لی»)، یا حروف اول به‌جای نامشان (مانند «H. P. Blavatsky»، «V. Welby»)

هرچند ناشناس بودن عرصه را برای زنان در زندگی روشنفکرانه‌شان باز می‌کرد اما کاب، جز کتاب اولش، اخلاق شهودی، رفتار متفاوتی داشت؛ تقریباً هرچیزی که از او منتشر می‌شد، با نام کامل زنانه‌اش امضا می‌شد. این اقدام به‌ما درباره «موقعیت خانم کاب در عقل و اندیشه» می‌گوید. (همان‌طور که مدافع او چارلز آدامز به منتقد خود ریچارد اوون گفت؛ ببینید میچل، ۲۰۰۴: ۲۸۴). کاب اقتداری داشت که به‌طور معمول مختص مردان بود. او همیشه در کنار مری سامرویل، هریت مارتینو و جورج الیوت - به‌عنوان یکی از زنان روشنفکر بزرگ آن زمان در لیست قرار داشت. به‌عنوان مثال، اعتراض آبی بسانت به مخالفان حقوق زنان را در نظر بگیرید:

اگر این حقارت طبیعی ذهنی زنان واقعیت داشته باشد، ... [سپس] مری سامرویل، خانم لونس [مانند] (که بیشتر با نام جورج الیوت شناخته می‌شود)، فرانسیس پاور کاب، هریت مارتینو، فکر می‌کنم زمانی ساخته شده‌اند که طبیعت در خواب بود (بسانت، ۱۸۸۵b: ۳۳۳).

دوم، استفاده کاب از امضایش که در دوره خودش استثنایی بود، به ما می‌گوید علی‌رغم داورهای مردی که بارها «نفوذ ذهنی مردانه» او را ستایش کردند (رویل ۱۸۷۶: ۵۶) - او به نوشتن به‌عنوان زن افتخار می‌کرد. یکی از عبارات مورد علاقه او این بود که من زن هستم. با اقتباس از ضرب‌المثل معروف ترنس «من مرد هستم» هیچ‌چیز در مورد منافع زنان برای من بیگانه نیست. هیچ‌چیز انسانی برای من بیگانه نیست

(میچل، ۲۰۰۴: ۳۳۳). وقتی منتقدان کاب به او گفتند که او فقط از

حیوانات دفاع می‌کند زیرا زنی احساساتی است، او پاسخ داد:

من در پایین‌ترین درجات هم با یافتن درخواست‌هایم مخالف نیستم... حتی اگر تحت‌عنوان رفتارهای زنانه به آن نگاه شود. من به‌عنوان یک زن ادعا می‌کنم... در چنین موردی بهتر از مردان شنیده می‌شویم. اگر جنس من «مأموریت» از هر نوعی دارد به‌طور قطع آن مأموریت بهترکردن چنین دنیای سخت و دشوار هست (کاب، ۱۸۹۵: ۴۹۷).

بیا باید بررسی کنیم که کاب چگونه سعی کرد این کار را انجام دهد.

۲. نظریه اخلاقی

۲.۱. اخلاق شهودی

اولین کتاب کاب مقالاتی در مورد اخلاق شهودی بود. او گفت: «به‌شخصه برای من به‌عنوان تکیه‌گاهی برای تمام کارهای زندگی‌ام بود، کلیدی برای بازکردن بیشتر قفل‌ها بود که ممکن است راه من را بسته باشند (کاب، ۱۸۹۴: جلد ۱: ۹۸). در ابتدا به‌صورت ناشناس منتشر شد. جلد اول، نظریه اخلاق، در سال ۱۸۵۵ و جلد دوم، وظیفه دینی، در سال ۱۸۵۷ منتشر شد. هر دو جلد در سال ۱۸۶۴ با نام کاب، مجدداً منتشر شدند، زیرا او در این مدت به‌خوبی شناخته شده بود. در این بخش، من بر جلد اول تمرکز می‌کنم که نظریه اخلاقی مبتنی بر وظیفه کاب را بیان می‌کند. کاب که تا حدودی بلندپروازی هم داشت، یک «نظام اخلاقیات» جدید را پیشنهاد کرد که بهتر از هریک از آن‌هایی بود که در بین ما جاری است؛ سیستمی که «قانون حق» را بررسی می‌کرد، به‌عنوان هدفی به‌خودی‌خود که از دنیای تجربی و طبیعی فراتر می‌رود (کاب ۱۸۵۵). با این حال، کاب همچنین گفت که او فقط نظریه‌های اخلاقی موجود مانند کانت را مشهور می‌کند. اما این نباید ما را گمراه کند، زیرا او بلافاصله